

چالش‌های اولین شورای شهر تهران

تجربه‌ای که باید طی می‌شد

گفت‌وگو با استاد عباس دوزدوزانی

■ شورای شهر تهران پس از بیست‌سال تأخیر در حالی شروع به کار کرد که با مطالبات انباشته شده مردم روبه‌رو بود، اما کارنامه نهایی این شورا با این انتظارات فاصله زیادی داشت و باعث سرخوردگی مشتاقان شد. با این حال، تاکنون جمع‌بندی منصفانه و جامعی ارائه نشده است تا مردم بدانند گره کار کجاست. با توجه به این که شما پیشینه روشنی در مبارزات پیش از انقلاب دارید و پس از انقلاب هم همواره از حسن شهرت و حسن نیت برخوردار بوده‌اید و به هیچ جناحی هم وابستگی سیاسی ندارید، می‌توانید روایتی بی‌طرفانه از روند شورای شهر تهران ارائه دهید که برای علاقه‌مندان مفید خواهد بود. از این‌رو خواهش می‌کنم انگیزه و نحوه ورود خودتان به شورا و مراحل طی شده را توضیح بفرمایید.

□ من گرچه از این مسئله به شدت تلخ‌کام هستم، ولی سعی می‌کنم آنچه برای مردم و جامعه مفید است بیان کنم. همان‌طور که اشاره کردید من در دوره جوانی با رژیم سلطنت و خودکامگی وارد مبارزه شدم و از همان زمان‌ها مسئله شورا و مشارکت مردم در امور خودشان جزو ذهنیت‌ها و عقاید ما بود. آرزو داشتیم شریطی در کشور پیش آید که مدیریت جامعه براساس مشورت و شورا شکل بگیرد و مردم در آن سهیم باشند. همین آرزوها و باورها بود که در ابتدای انقلاب مسئله شورا در اصل یک‌سدم تا یک‌صدمش^(۱) قانون اساسی گنجانده شد. اما سلیقه‌ها و گرایش‌ها باعث شد این اصول عملی نشود و بیست سال به تأخیر بيفتد. تأخیر در این موارد آثار منفی دارد. براساس "الانسان حریص علی ما منع"؛ انسان بر آنچه دست نمی‌یابد حریص‌تر می‌شود. توقعات و انتظارات در برابر شوراها انباشته شده بود و تشکیل آن پس از مدت‌ها کار بسیار سختی بود که به دست آقای خاتمی و جریان دوم خرداد شکل گرفت. من گرچه نفس تأسیس شورا را کار بزرگ و مهمی می‌دانستم، ولی خودم اصلاً تمایلی به شرکت در آن نداشتم. اما مجموعه دواستانی که مرا می‌شناختند و در نهادهای مختلف فعال بودند به شدت مرا به عضویت در شورا ترغیب کردند. سرانجام مقاومت من سودی نبخشید و ثبت‌نام کردم، اما هیئت عالی نظارت بر انتخابات لطف کردند و مرا به اتهام عدم التزام به اسلام و عدم وفاداری به قانون اساسی و عدم التزام به ولایت فقیه رد صلاحیت کردند. پیش از آن هم در دوره پنجم انتخابات مجلس شورای اسلامی به همین اتهامات رد صلاحیت شده بودم و تازگی نداشتم. آن زمان اعتراضی به آن داوری نوشتم، ولی هیچ پاسخی داده نشد. این بار احساس کردم باید جدی‌تر پیگیری کنم. به آقایان مسئولان تأیید صلاحیت نامه‌ای نوشتم. سرآغاز نامه آیه ۸۶ سوره یوسف را نوشتم که:

"شکایت‌انده خود را به خدا می‌برم و من از خدا چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید."

در آن نامه نوشتم آیا شما می‌دانید چه می‌کنید؟ مثل کبکی که سرش را زیر برف می‌کند و گمان می‌کند کسی او را نمی‌بیند. آیا شما پیامد کارهایتان را می‌بینید؟ شما کی هستید که مرا رد صلاحیت می‌کنید. من وزیر فرهنگ و ارشاد کابینه شهید رجایی بودم. از سوی امام به فرماندهی کل سپاه پاسداران منصوب شدم، آن هم در دوره بنی‌صدر و تلاطمات ابتدای انقلاب، از همه این بحران‌ها هم سربلند بیرون آمدم. سه دوره نماینده مجلس شورای اسلامی بودم، حالا به عدم التزام به اسلام متهم می‌شوم. شما می‌فهمید چه می‌گویید؟

در پایان نامه نوشتم:

بنده از آقایانی که مرا رد صلاحیت کرده‌اند، مطمئناً مسلمان‌ترم و اگر آقایان در این مدت گذشته گاهی کج و معوج حرکت کردند، مسیر من همواره مستقیم بوده است و این را همه می‌دانند. بعد از نوشتن این نامه اسم مرا در فهرست تأییدشده‌ها گذاشتند.

اشاره: قرار مصاحبه را در دبیرستان رشاد گذاشت، در شمالی‌ترین نقطه غرب تهران در منطقه شهران. سر ساعت وارد دبیرستان شدم.

خودش نیامده بود، ولی به دفتر گفته بود. به اتاقی مرا راهنمایی کردند. تا آمدن حاج آقا نوشته‌های روی میز مشغولم کرد. جملاتی با خط زیبا زیر شیشه میز تحریر گذاشته بودند.

کسی که پشت میز می‌نشست، چشمش مستقیم به این جملات می‌افتاد. جملاتی که نسبت به فضای موجود خیلی بیگانه بود. یکی معنی ایمان را از حکمت ۴۵۸ نهج‌البلایه بیان می‌کرد:

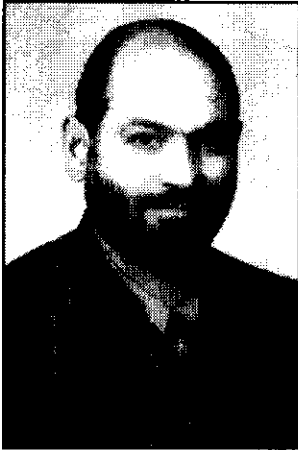
"ایمان آن است که راستی و صداقت را بر دروغ برگزینی، در حالی که به ضررت باشد."

جمله‌ای دیگر از نصایح حضرت علی(ع) به امام حسن(ع) خودخواهی و خودمحوری را به نقد کشیده است: "برای غیر خودت آنچه را برای خود دوست داری دوست بدار و آنچه بر خود نمی‌پسندی بر او نپسند."

جملات بی‌ارتباط با هم نیستند و اتفاقاً به بحث ما درباره شورا هم مربوط می‌شوند که صداقت و راستگویی و نفی خودخواهی و خودمحوری لازمه موفقیت نظام شورایی است.

با کمی تأخیر می‌آید و پشت همان میز می‌نشیند، سخت سرماخورده است. دل خوشی هم از این موضوع ندارد. روحیه عرفانی و زاهدانه‌اش همچون گذشته از ورود به مباحث جنجالی و تنش‌آفرین باز می‌دارد. اما وقتی ضرورت است تکلیف را رها نمی‌کند. همچنان که در گذشته نیز در صحنه‌های

گوناگون مبارزه با رژیم سلطنتی، وزارت ارشاد و فرهنگ اسلامی، فرماندهی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، نمایندگی مجلس شورای اسلامی و شورای شهر و اکنون عرصه مقدس معلمی و هر جا نیاز احساس کند از خود مایه می‌گذارد.



**آرزو داشتیم شرایطی
در کشور پیش آید که
مدیریت جامعه
بر اساس مشورت و
شورا شکل بگیرد و
مردم در آن سهیم
باشند. همین آرزوها
و باورها بود که در
ابتدای انقلاب مسئله
شورا در اصل یکصدم
تا یکصدوشش^(۱)
قانون اساسی
گنجانده شد. اما
سلیقه‌ها و گرایش‌ها
باعث شد این اصول
عملی نشود و بیست
سال به تأخیر بیفتد**

در انتخابات شوراها طبق رسمی که در سه دوره نمایندگی مجلس داشتیم، یک ریال خرج تبلیغات نکردم. رغبت چندانی هم به انتخاب شدن نداشتم. دوستان خودشان اسم مرا در لیست‌هایشان گذاشتند و تراکت و پوستر چاپ کردند. به هر حال مردم رأی دادند و در میان ۱۵ نفر شورای شهر تهران، من نفر چهاردهم شدم و مسئولیت و تکلیف عضویت در شورا به عهده‌ام گذاشته شد. در ۲۹ بند آیین‌نامه شورای شهر وظایفی مشخص شده بود که در مدیریت شهری، هر کدام ضرورت‌های ویژه‌ای داشت و باید به اجرا درمی‌آمد.

نخستین و مهم‌ترین کار شورا، انتخاب شهردار بود. در همین راستا به ذهنم رسید که گویی مسائل و منافع فردی، بر انجام وظیفه و خدمت به مردم اولویت پیدا می‌کند و این تصور ذهن مرا سخت آزرده و مکدر کرد و نسبت به آینده شورا نگران شدم.

■ **پیش از این که به تحلیل پیامدهای ماجرا بپردازیم، بد نیست بفرمایید چه مراحل برای انتخاب شهردار طی شد؟ آیا کار کارشناسی صورت گرفت؟**

□ از افراد صاحب صلاحیت دعوت کردیم تا پیشنهادهای خود را ارائه کنند. از معاونان آقای کرباسچی و مسئولان شهرداری گرفته تا کارشناسان کارآموزهای مثل مهندس عزت‌الله سجابی، شهاب گنابادی و دانش آشتیانی. اینان به جلسه شورا آمدند و هر کدام برنامه‌هایشان را گفتند. فهرست مفصلی از کاندیداها تهیه شد و در جلسات غیرعلنی شورا به تبادل نظر گذاشته شد تا اعضای شورا به توافق برسند. سرانجام آقای مهندس الویری با ۱۵ رأی موافق برای شهرداری تهران انتخاب شد که شاید برای جمع غیرمنتظره بود. به‌ظاهر حداکثر بیش بینی این بود که با ۸ یا ۹ رأی ایشان شهردار شود. ولی زمانی که ایشان شروع به کار کرد، برخوردها و کشمکش‌ها علیه او آغاز شد. نمی‌دانم کسانی که این چنین با شهردار مخالفت می‌کردند چرا به او رأی دادند. نتیجه این درگیری‌ها به موضع‌گیری‌های لجوجانه کشید. جریان‌هایی هم که شاید با اصل شورا میانه خوبی نداشتند به شکاف بین شورا و شهردار دامن زدند و فضای جامعه نیز بر تنش‌ها افزود.

پس از این، شورا عملاً به جای برنامه‌ریزی و مدیریت برای حل مسائل شهر تهران و پرداختن به مشکلات مردم و به‌جای استفاده از طرح‌ها و ابتکارات و آمادگی‌های نیروهای متخصص و خلاق، به این کشمکش و برخورد و فشار کشیده شد و در نتیجه نه شورا به کار خودش رسید و نه شهردار موفق شد. در کنار این درگیری‌ها مسئله استعفای اعضای شورا برای شرکت در انتخابات مجلس هم پیش آمد؛ دوتن از اعضا، آقای غرضی و خانم کدیور به‌طور رسمی از عضویت شورای شهر استعفا کردند و کنار رفتند. من از قرائن حدس زدم که آقای نوری هم خود را آماده مجلس می‌کند، به دوستان هم گفتم، ولی کسی باور نمی‌کرد تا این که به آخرین مهلت ثبت‌نام کاندیداتوری رسیدیم. آقای نوری در جلسه فوق‌العاده‌ای اعضا را دعوت کردند و اعلام نمودند که می‌خواهند استعفا دهند. اعضا مخالف بودند، بنده حتی تا دودقیقه به ساعت دو مانده که نامه استعفای ایشان به فرمانداری فاکس شد و قطعیت یافت، سعی می‌کردم که ایشان را از این کار منصرف کنم. با تجربه و اطلاعاتی که داشتیم، رفتن آقای نوری را برای شورای شهر تهران فاجعه می‌دانستم.

■ **ولی ایشان علی‌رغم این توصیه‌ها تصمیم به رفتن گرفتند. شما چگونه جانشین ایشان شدید؟**

□ بله به هر حال ایشان تصمیم خود را گرفته بود و رفت. بلافاصله بعد از استعفای ایشان، وقتی من به اتاق خودم رفتم، اعضای شورا در آنجا جمع شدند و اصرار داشتند که من ریاست شورا را بپذیرم. با شناختی که از مجموعه و انتظارات و نوع گرایش‌های شخصی آنها داشتم و مشکلات مدیریت شهری که به عهده‌ما بود، من از این کار امتناع کردم، زیرا تصور می‌کردم این کار نتیجه مطلوبی نخواهد داشت.

روزهای بعد، دوستان به صورت جدی‌تر و پیگیرتر بر پذیرش این مسئولیت تأکید کردند. دوستان دیگری نیز از بیرون با من تماس می‌گرفتند و با توجه به اشرافی که بر مسائل داشتند، مرا به پذیرفتن این مسئولیت توصیه می‌کردند، ولی من همچنان مخالف بودم. بعد به‌جای اعضای مستعفی، اعضای علی‌البدل جایگزین شدند و آنها هم باز بر همین مسئله تأکید ورزیدند. این اصرارها به جایی رسید که احساس کردم اگر نپذیرم کوتاهی کرده‌ام و از انجام وظیفه سر باز زده‌ام، چرا که آنها عنوان می‌کردند کس دیگری نداریم که هم شایستگی و جامعیت لازم برای پذیرش این مسئولیت را داشته باشد.

تصور من این بود که شورا هنوز به معنای دقیق تأسیس و نهادینه نشده است. چون در زمان ریاست آقای نوری آنقدر

مهندس الویری با ۱۵
 رأی موافق برای
 شهرداری تهران
 انتخاب شد که شاید
 برای جمع
 غیرمنتظره بود.
 به ظاهر حداکثر
 پیش بینی این بود که
 با ۸ یا ۹ رأی ایشان
 شهردار شود. ولی
 زمانی که ایشان
 شروع به کار کرد،
 برخوردها و
 کشمکش ها علیه او
 آغاز شد. نمی دانم
 کسانی که این چنین
 با شهردار مخالفت
 می کردند چرا به او
 رأی دادند. نتیجه این
 درگیری ها به
 موضع گیری های
 لجوجانه کشید.
 جریان هایی هم که
 شاید با اصل شورا
 میانه خوبی نداشتند
 به شکاف بین شورا و
 شهردار دامن زدند و
 فضای جامعه نیز بر
 تنش ها افزود

مسئله زیاد بود که فرصت چنین کاری پیدا نشد، انتخاب شهردار وقت و انرژی زیادی از اعضا گرفت و حداکثر به تدوین آیین نامه و برخی کارهای مقدماتی پرداختیم و عملاً شورا تأسیس نشده بود و کار اجرایی با برنامه را آغاز نکرده بودیم. وقتی تصمیم گرفتیم ریاست شورا را بپذیریم، به اعضای شورا گفتیم: "تصورتان از ریاست من، هماهنگ کننده و سخنگوی جمع نباشد، من به شرطی این مسئولیت را می پذیرم که واقعاً ریاست باشد، با همه اختیاراتش یعنی در همه مسائل ریز و درشت اشراف خواهم داشت و بایستی اعضا هم وقت بگذارند و به طور جدی وظایفی را که در قانون برای شورا تعیین شده به اجرا درآوریم. این مسائل را در چند جلسه خصوصی، ولی کاملاً جدی برای اعضای شورا عنوان کردم و چون همگی شروطم را پذیرفتند نامزد شدم و با ۱۴ رأی به ریاست شورا انتخاب گردیدم. جلسه اول از تریبون ریاست طی سخنرانی دقیقی اعلام کردم که علاوه بر تلاش جانانه همکاران و اعضای شورا، همه مسئولان بالا و پایین نظام هم بایستی شان شورا را رعایت کنند و کمک کنند تا این نهاد پا بگیرد و بلافاصله کارمان را شروع کردیم.

■ در مورد مشکلاتی که پیش رو خواهید داشت چه تصویری داشتید؟

□ می دانستم قطعاً با موانع و مشکلاتی روبرو خواهیم بود. شیطنتهایی خواهد شد، ولی وقتی تصمیم گرفتیم کار کنیم، امید داشتیم با آنها مقابله کنیم. نخستین مشکلی که با آن روبرو شدیم از درون شورا بود و آن مسئله سوال از شهردار تهران بود. سوال مقدمه استیضاح بود. در دوره مدیریت آقای نوری، سوال از شهردار مطرح شد، ولی با توجه به مشکلات شهرداری در جلسات غیرعلنی شورا روی آن بحث شد و قرار شد فعلاً طرح نشود. در جلسه ای که شهردار هم بود توافق کردیم که شورا به شهردار فرصت بدهد تا قدری پیش برود و شهردار کارهایش را سامان بدهد. ولی علی رغم این توافق در یک جلسه علنی من ناگهان متوجه شدم یکی از اعضای هیئت رئیسه سوال از شهردار را در دستور کار جلسه گذاشته است. همان جا متوجه شدم با این مسئله با مسامحه برخورد می کنند.

به هر حال در دستور آمده بود و در جلسه طرح شد و شهردار هم پشت تریبون رفت تا پاسخ بدهد و البته ایشان از این قضیه برآشفته و عصبانی شده بود. من از یک سو به ایشان متذکر شدم که عصبانیت جایی ندارد و بایستی با آرامش و متانت به مسئله پاسخ داد و از سویی به سوال کننده گفتم که بنا نبود چنین برخوردی صورت بگیرد و شما اشتباه کردید که این را در دستور گذاشتید. به شهردار هم گفتم هر اشتباهی از سوی شورا به عمل آمده مسئولیتش را شورا باید بپذیرد و سعی کند از تکرارش جلوگیری کند. گرچه از آن نقطه عبور کردیم، ولی این مورد پیامدهای دیگری داشت و پس از آن، حال برخی دوستان تغییر کرد. به من اعتراض می کردند که شما شان شورا را حفظ نکردید. من هم گفتم شما برخلاف توافق قطعی این کار را کردید و من همان طور که موفقیت ها را موجب افتخار می دانم، در عین حال مدیری هستم که اشتباه ها را هم می پذیرم و این مورد یکی از این اشتباه های اعضای شورا بود.

بعد از آن ماجرا، هم من حساس تر شدم و هم آنها. اعلام کردم شروطمی را که در ابتدای کار عنوان کردم دقیقاً عمل می کنم و اهل مسامحه هم نیستم. در همان روزها بود که باخبر شدم یکی از اعضای شورا به عنوان معاونت سازمان بهزیستی مسئولیت پذیرفته است و خبر جلسه معارفه اش گویا در روزنامه درج شده بود. من به این مسئله در جلسه غیرعلنی اعتراض کردم که شما باید وقت و انرژی تان را هر چه بیشتر برای شورا بگذارید، مردم به شما رأی داده اند و شما درقبال آن مسئولید، نه این که بعد از این در سازمان دیگری سمت اجرایی بپذیرید. مسائل دیگری هم در آن جلسه طرح شد و در پی این روند و برخی مسامحه های اجرایی، اشکالات اساسی تری به وجود آمد؛ حتی یکی از جلسات رسمی تشکیل نشد. لذا در تاریخ ۱۲ آذر ۱۳۷۸ نامه ای محرمانه به اعضای شورا نوشتم. در آن نامه با لحنی صمیمانه ولی جدی مشکلات و مسائل را با اعضا در میان گذاشتم. چون شوخی بردار نبود، مسئولیت جدی و سنگین بود و شروطمی که من عنوان کرده بودم حالت پیمان و تعهد داشت و درصدد اجرایش بودم.

بعد از این نامه که حالت رنجنامه و بیان مشکلات داشت، اعلام کردند آقای دوزدوزانی از ریاست شورا استعفا داد و استعفانامه اش را هم تحویل شورا داده است. در حالی که استعفا روال خاص و رسمی، با ضوابط قانونی دارد، یعنی هم به متن مشخص و هم طرح و بررسی در جلسه علنی نیاز دارد. در استعفانامه رسماً و صریحاً اعلام استعفا می شود و نمی تواند محرمانه باشد. بعد از این، شورا در یک دور سرگردانی ها و ناهنجاری ها افتاد.

■ شما اعتراضی به این تلقی دوستان نکردید؟

□ چرا اعتراض کردم. به رئیس جمهور و وزیر کشور هم نوشتم. منتها جریان عجیبی شکل گرفته بود. همان دوستانی که اول کار اصرار می کردند بیا و ریاست را بپذیر، حالا در بستر همین استعفا قرار گرفتند و از تریبون اعلام



نخستین و مهم‌ترین کار شورا، انتخاب شهردار بود. در همین راستا به ذهن رسید که گویی مسائل و منافع فردی، بر انجام وظیفه و خدمت به مردم اولویت پیدا می‌کند و این تصور ذهن مرا سخت آزرده و مکدر کرد و نسبت به آینده شورا نگران شدم

کردند که فلانی استعفا داده است. اما چون در آستانه انتخابات مجلس ششم هم قرار داشتیم و حفظ نشاط اجتماعی مردم برای شرکت ملت در انتخابات را ضروری می‌دیدم، من طی نامه‌ای به وزیر کشور نوشتم که نمی‌خواهم انتخابات تحت تأثیر این مسائل قرار بگیرد، لذا بیش از این نمی‌خواهم به این کشمکش‌ها دامن بزنم. به خودشان هم اعلام کردم که شما اشتباه کردید و آن حرکت شما با مواضعتان و تعهدتان در قبال شروط اینجانب سازگاری ندارد. اصرار اولتان با این نوع برخورد کنونی‌تان هماهنگ نیست.

■ پس از این برخوردها مسئله شورا و کار شما در آن مجموعه به چه صورتی درآمد؟

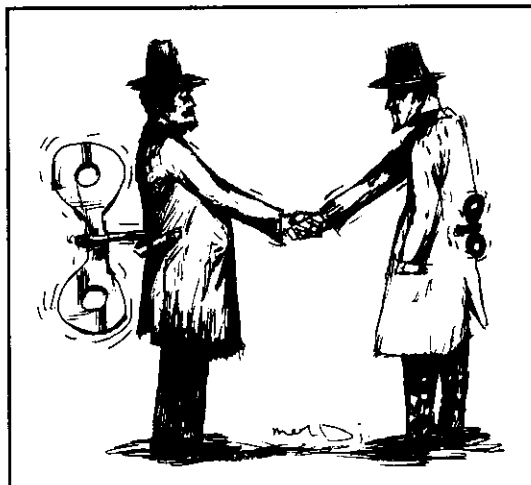
□ من فقط می‌آمدم و می‌رفتم. امکان فعالیت در چنین مجموعه‌ای نبود. بعد از این همان کسی را که برخلاف توافق، سوال از شهردار را مطرح کرد و بعد بی‌توجه به مسئولیتش در شورا معاونت بهزیستی را پذیرفت به ریاست شورا انتخاب کردند. بعد از آن هم درگیری با شهردار در صدر مسائل قرار گرفت و کسی هم نبود که دامنه این کشمکش را جمع کند. هر روز این مسئله داغ‌تر می‌شد و وظایف دیگر را تحت‌الشعاع قرار می‌داد. من هم با توجه به این که به همه مسئولینی که ضروری بود مواضع را اعلام کرده بودم، لازم نمی‌دیدم کاری دیگر به‌ویژه کشمکش بی‌نتیجه بکنم. به ریاست جمهوری ماجرا را نوشته بودم. حتی به بیت رهبری - که پس از تصدی ریاست من گفته بودند آیت‌الله خامنه‌ای اظهار خشنودی کرده‌اند - نوشتم که جریان چگونه بوده و اساساً استعفا در کار نبوده است، ولی از هیچ کدام از مراجع، بعد از این ماجرا واکنشی ندیدم، لذا من برای رفع تکلیف فقط در جلسات شرکت می‌کردم، ولی در این کشمکش‌ها و درگیری‌ها وارد نمی‌شدم. حدود ده ماه از استعفای واهی اعلام‌شده برای اینجانب می‌گذشت، دقیقاً مهر ۱۳۷۹ بود که آقای حکیمی پور اخطاری قانونی در جلسه شورا

مطرح کرد. ایشان از همان اول نیز نسبت به این قضیه اعلام دروغین استعفای بنده تا حدی حساسیت نشان داده بود، یعنی در همان جلسه طرح استعفا، گرچه با تأخیر به آن جلسه (۱۳۷۸/۹/۱۶) آمده بود، طی پرسش‌هایی مطرح کرده بود که این استعفا کجا عنوان شده است، نامه و سندش کجاست و... ولی مسئله را به نحوی مبهم فیصله داده بودند. اخطار مورخ ۱۳۷۹/۷/۱۸ آقای حکیمی پور مربوط به بند یک ماده یازدهم آیین‌نامه شورا مصوب هیئت دولت بود. در آن بند ذکر شده که "شورا نمی‌تواند جلسه غیرعلنی داشته باشد. همه جلسات باید علنی باشد و مذاکرات و مصوباتش به اطلاع مردم برسد." ناگفته نماند که طبق ذیل همان ماده، "جلسات نادر و استثنایی غیرعلنی پس از طی مراحل دقیق و ویژه قانونی و به‌طور موقت و ضروری پیش‌بینی شده که ضوابط خود را دارد." در همان لحظه همزمان با اخطار آقای حکیمی پور، آقای عابدینی وارد شد و نزدیک ما آمد و آقای حکیمی پور هم کنار من نشست. بعد از آقای عابدینی پرسیدم: "معنی این اخطار چیست؟ می‌دانید به کجا کشیده شده‌ایم؟"

آقای حکیمی پور شاید خودش توجه نداشت، ولی آقای عابدینی گفت: "معنی‌اش این است که آن آقا (با اشاره به آقای به اصطلاح رئیس شورا) پایین بیاید و شما (با اشاره به بنده) جایش بنشینید." چرا که در اعلام پذیرش به اصطلاح استعفای من گفته بودند که آقای دوزدوزانی در جلسه غیرعلنی استعفا داده و اعضا هم پذیرفته‌اند. حالا با اخطار آن روز آقای حکیمی پور، وجهه غیرقانونی این کار آشکار می‌شد و جالب این که رئیس جلسه نیز اخطار را پذیرفت (که همه اظهارات از اخطار تا پذیرش آن در آرشیو شورا ثبت و ضبط می‌باشد). بعد از پایان این جلسه به اعضا گفتم: "شما کارتان غیرقانونی و غیرشرعی بوده است و من انسانم و تابع اصولی هستم. دنبال مقام و ریاست هم نبوده و نیستم، ولی شما کارتان را به روال قانون باید پیش می‌بردید. اکنون هم می‌توانید از من رسماً استعفا بگیرید تا کارها روال قانونی پیدا کند." ولی این کار را نکردند.

من هم اعلام کردم پس از این همان رفت و آمد صوری را هم نخواهم داشت و فقط در دفترم در ساختمان شورا حاضر خواهم شد. زیرا من با این مجموعه تجانسی احساس نمی‌کنم.

بعد، دوره ریاست آن آقا گذشت و پس از آن آقای عطریانفر را به ریاست برگزیدند. بعد مسئله تعویض شهردار مطرح شد. آقای الویری را ملزم به استعفا کردند و او هم بی‌آن که بتواند در دوره مسئولیتش کاری مهم و ضروری یا اقدام موثری انجام دهد کنار رفت و آقای ملک‌مدنی شهردار شد. در این میان من یک سفر حج رفتم. بعد از برگشت از سفر،



دیدم شورا در رابطه با شهردار دو دسته شده بودند. در این زمان سعید حجاریان به خاطر حادثه سوء قصد دیگر به جلسات نمی آمد. من هم که نمی رفتم. آقای فروزش هم قدری کناره می گرفت که سرانجام گفت دیگر نمی آیم. کار به جایی رسید که در شهریور ۱۳۸۰ آقای عطریانفر با پنج نفر دیگر: آقایان علیزاده، حقیقی، درودیان، خانم‌ها جلالی پور و وسمقی یک دسته شده بودند، آقای اصغرزاده با آقایان حکیمی پور، خسروی، رضوی، عابدینی و لطفی یک دسته دیگر.

آقای عطریانفر به اصطلاح رئیس بود، آقای اصغرزاده نایب رئیس و این دو هماهنگ نبودند، بلکه در رقابت با هم و گاه متضاد با هم کار می کردند. با شهردار هم درگیری داشتند. قویاً شایع بود که به علت کود در وظایف شورا و عدم توان تشکیل جلسات و تصمیم گیری‌های مربوط، مدیریت شهری، وزیر کشور به این نتیجه رسیده است که شهردار باید عوض شود. شورا هم نمی توانست جلسه تشکیل بدهد و دچار تشتت بود. شهردار هم معطل مانده و نمی توانست کار مثبتی شروع کند. اداره شهر معطل مانده بود و کار به جایی رسید که وزیر کشور چاره‌ای جز این ندید که انحلال شورا را بخواهد. در این بحران دوباره سراغ بنده آمدند

که چنین و چنان شده و شورایی نمانده است. شما بیایید شورا را احیا کنیم. من نپذیرفتم و گفتم دلیلی نمی بینم که به این مجموعه اعتماد کنم، مگر این که وزیر کشور از من بخواهد. جلسه‌ای هم با وزیر داشتم و دیدم ایشان به ناچار و ناخواسته به این نتیجه رسیده است که شورا منحل شود تا قانوناً بتواند در مورد شهردار تصمیم بگیرد.

■ اینجا بن بست وجود دارد. نفس کار شورایی بر این امر مبتنی است که ما اختلاف نظر را به رسمیت بشناسیم. اگر قرار بود همه یک جور فکر کنند، دیگر شورا و مشورت لزومی نداشت. بنا بر این وجود اختلاف در شورا امری طبیعی است و نمی توان این را دلیل بر نقص یا ضعف شورا دانست. اختلاف موجب رشد و تعالی افکار است اما به شرطی که از طریق درست و با راهکارهای اصولی با آن برخورد شود. گذشته از راه‌های قانونی و آیین نامه‌ها معمولاً اگر اختلاف به بن بست برسد، باز از طریق هیئت به عنوان حکمیت مسئله از بن بست خارج می شود. در شورای تهران چه راه‌هایی برای حل این معضل پیش گرفته شد و چرا اختلاف به انحلال کشید؟

□ بله، فلسفه شورا اساساً ضرورت رایزنی و تبادل نظرات و دیدگاه‌ها در موارد مختلف و عدیده است که از سوی شورائیان باید ابراز گردد و طی یک سلسله جمع بندی‌های منطقی و معتدل به نتیجه گیری‌های نهایی بینجامد، ولی بن بست است که برای شورای تهران پیش آمده بود، دقیقاً تقابل دوازده نفره (شش نفر مقابل شش نفر) بود و این وضعیت متأسفانه در شورا نهادینه شده بود. مثلاً جناب رئیس!! دستور جلسه صادر می کرد و جناب نایب رئیس دستور جلسه‌ای با موارد و تاریخ مغایر صادر می نمود و هر یک در زمان معهود با حداکثر پنج نفر گروه خودشان شش نفر می شدند که امکان قانونی تشکیل جلسه را نداشتند. این وضعیت، دیگر شورا و تبادل نظر و همفکری و بهره گیری از توانمندی‌های نظری افراد نیست، بلکه مبارزه و مجادله مستمر می باشد نه شورا، آن هم شورای اسلامی و دقیقاً چنین سرانجامی در شورای تهران به بحران در مدیریت شهری انجامیده بود. مسئولان در پی راه حل‌ها و از جمله انحلال شورا بودند. خوب در این حال برخی از اعضای شورا از هر دو جریان به اینجانب مراجعه کردند و خواستند مدیریت شورا را قبول کنم که بنده هم به تریبی که عرض کردم نمی خواستم سری را که درد نمی کند دستمال ببندم و به مصداق "من جرب‌المجرب حلت به الندامه" صریحاً اعلام کردم که دلیلی برای اطمینان به شما (هر دو گروه متقابل) ندارم، تا آن که طی تماس‌ها و مذاکرات با مسئولان و شخصیت‌های دخیل در مدیریت شهری، ترغیب شدم تا چنانچه کوره راهی برای پیشگیری از انحلال شورا، آن هم در نیمسال باقیمانده از عمر دوره اول بتوان یافت، در راستای رضای خدا و حفظ حیثیت شورا، (عمدتاً توصیه و تأکید بر این بود که انحلال شورای تهران در شرایط کنونی، بر شوراهای سراسر کشور تأثیر گذار خواهد بود و منحصر با فداکاری شخص شما مشکل حل خواهد شد) بنده در چنین وضعی صرفاً جهت حفظ باقیمانده آبروی شورا ناخواسته و ناچار زیر بار رفتم و طی یک جریان ناگهانی حکمیت، از سوی هیئت حل اختلاف مرکزی مربوطه و در متن جلسه هیئت یاد شده مجدداً بر کرسی ریاست شورا قرار گرفتم، ولی با تمام تلاش‌هایی که به قصد رضای خدا در طی یک ماه و اندی انجام دادم، به علت تخلفاتی که یکی از دو گروه متقابل با عدول از تعهد به حکمیت مرتکب شدند،

دوتن از اعضا، آقای غرضی و خانم کدیور به طور رسمی از عضویت شورای شهر استعفا کردند و کنار رفتند. من از قرائن حدس زدم که آقای نوری هم خود را آماده مجلس می کند، به دوستان هم گفتم، ولی کسی باور نمی کرد

با تجربه و اطلاعاتی که داشتم، رفتن آقای نوری را برای شورای شهر تهران فاجعه می دانستم



هیئت حل اختلاف ناچار به انحلال شورا گردید و متأسفانه شورای تهران با بدنامی حاصل از بد کنشی‌هایی که مشخصاً در طی چهارسال این کمترین را زجر داده و پیرم کرده بود منحل شد. نتیجه‌ای که گروه متخلف از حکمیت در احتراز از آن (برکناری آقای ملک مدنی از پست شهردار تهران) تلاش می‌کرد به دست آمد و پیامدهایش چیزی بود که همه ملت شاهد آن بودند.

■ به نظر شما چرا اختلافات به چنین سرانجامی رسید؟ مثلاً اختلاف شورا با شهردار از کجا ناشی می‌شد؟ آیا چارچوب‌های قانونی و مرز اختیارات و وظایف روشن نبود یا مسئله‌ای دیگر موجد آن بود؟

□ خیر، چارچوب‌ها مشخص بود. در قانون و آیین‌نامه مرزها روشن شده بود. این کشمکش‌ها قدری یا را فراتر از گلیم نهادن و زیاده‌خواهی بود. مثلاً مطرح شد که شهردار، باید مدیران منتخب مناطق را با نظر شورا انتخاب کند. من با این مسئله مخالف بودم و می‌گفتم این دخالت در حیطه اختیارات شهردار است و طبیعی است شهردار نپذیرد.

■ اگر خلاف قانون بود، چه طور آنها این دخالت‌ها را اعمال می‌کردند؟

□ آنها این را دخالت تلقی نمی‌کردند، از مقولات حق نظارت بر شهرداری تلقی می‌کردند. به هر حال تفسیر و برداشتشان از مفاد قانون فرق می‌کرد. البته من مخالف بودم و آن را دخالت می‌دانستم. باید به شهردار امکان می‌دادند مدیرانش را انتخاب کند، اگر در عملکردشان اشکالی بود، حتی می‌توانستند تا استیضاح شهردار پیش بروند.

■ اگر قرار باشد هرکس آیین‌نامه را به نحوی تفسیر کند و بر تلقی خود از آن پافشاری کند، دیگر قانون فصل الخطاب نخواهد بود. این اختلاف برداشت‌ها چگونه به وحدت می‌رسید؟

□ به هر حال نهایتاً رأی‌گیری می‌شود و نظر اکثریت ملاک است. اما اگر مصوبات شورا مخالف قانون باشد، فرماندار حق اعتراض دارد تا اصلاح گردد.

■ مسئله شهرداری و شورای شهر به خیلی از منافع و مسائل اقتصادی و مالی و حتی سیاسی مربوط است. یک تصمیم‌گیری و سیاستگذاری می‌تواند به منافع عده‌ای لطمه بزند و برای دیگران ثروت هنگفتی به بار آورد؛ مثلاً فروش تراکم چنین حالتی داشت. لذا این ذهنیت همگانی بود که برخی از این اختلاف‌ها ناشی از منافع است. فکر می‌کنید تا چه حد این ذهنیت با واقعیت نزدیک است؟

□ ممکن است چنین عواملی هم در این مسائل موثر باشد، ولی تا تحقیق و مستند نشود نمی‌شود نظر داد. من مسئله را قابل تحقیق می‌دانم. کمیسیون تحقیق و تفحص مجلس هم در این زمینه وارد شد، ولی به سرانجام نرسید و نتیجه شفافى نداد.

■ نقش عوامل بیرونی مخالف شورا و اصلاحات را در چه حد می‌دانید؟ به هر حال مخالفان مسئله را سیاسی و حتی نظامی کردند و تا حد ترور هجاریان هم پیش رفتند.

□ به نظر من این عوامل چندان نقش نداشتند. اگر درون شورا منسجم بود، نقش آنها در حد صفر پایین می‌آمد. برخی آقایان خودشان را یلی تصور می‌کردند و به چارچوب‌ها تن نمی‌دادند و متأسفانه از همان اول مسائل شخصی مطرح شده بود.

■ اما روبه‌رو شدن با چنین پدیده‌ای برای خیلی‌ها غیرمنتظره است. کسانی که جامعه به آنها روی آورده و هرکدام از شأن اجتماعی و حسن شهرتی برخوردارند و درباره لزوم شورا هم بحث‌ها و شعارهای زیادی در جامعه پراکنده‌اند، بعد در عمل نتوانند با هم کنار بیایند و کمترین تفاهم را داشته باشند، این خیلی پرسش برانگیز است، شما این پدیده را چگونه تحلیل می‌کنید؟

□ به نظر من دو جریان کلی در کشور ما وجود دارد که ساختار متفاوتی دارند. یک طیف، ریش سفیدانی دارند که افرادشان از آنها تبعیت می‌کنند، دسته‌بندی بزرگ‌تر و کوچک‌تر دارند و بزرگانشان را محترم می‌شمرند و نسبت به آنها تمکین می‌کنند. طیف دیگری هست که از کوچک و بزرگ همه خود را بزرگ می‌شمرند. زیر بار نظر دیگری هم نمی‌روند. همه "من" هستند و خود را صاحب‌نظر می‌دانند. شورای شهر اول‌رأ، این طیف دوم تشکیل دادند. در این طیف هرکس گمان می‌کرد اگر نظر خودش را اعمال کند، همه چیز درست می‌شود. ولی طیف مقابلشان این طور نبوده و

وقتی تصمیم گرفتم
ریاست شورا را
بپذیرم، به اعضای
شورا گفتم:
تصورتان از ریاست
من، هماهنگ‌کننده و
سخنگوی جمع
نباشد، من به شرطی
این مسئولیت را
می‌پذیرم که واقعاً
ریاست باشد، با همه
اختیاراتش



نیست. آنها از بالاترها حرف شنوی دارند. این توصیفی که می‌کنم جنبه ارزش گذاری ندارد، واقعیت اجتماعی را بیان می‌کنم. از نظر شئون انسانی هر کدام جایگاه خودشان را دارند.

■ به عبارتی دیگر ویژگی طیف اول که ساختار سنتی دارد، داشتن سازمان و نظام جاافتاده نسبتاً منسجمی است. اما این طیف با شورا هم کاری ندارد. در نظام خودشان هم به شورا نیازی نیست، نوعی سیستم ولایی دارد. اما طیف دوم گرچه به شورا و نقش مردم توجه دارد، اما عملاً نظام و سازمان مشخصی ندارد و انسجام یافتن آن بسیار دشوار است.

□ بله، کارایی و موفقیت طیفی که سلسله مراتب دارد و دارای این نقطه قوت می‌باشد، ممکن‌تر و آسان‌تر خواهد بود.

■ حالا بعضی به همین واقعیت اجتماعی اشاره می‌کنند و نتیجه می‌گیرند که اصولاً

سیستم شورایی متناسب با شرایط جامعه ما نیست و همان سیستم بالا به پایین کار اتر و عملی‌تر است. چون آن طیف سنتی راست که نیازی به شورا ندارد، طیف چپ متجدد هم که از هم گسیخته است و سازمان بردار نیست.

□ مسائل اجتماعی دو جنبه دارد. زمانی شما صرفاً به تجربه‌های عینی و ملموس تکیه می‌کنید و طبعاً چنین نتیجه می‌گیرید، ولی این همه قضیه نیست. درست است که با چنین شرایطی روبه‌رو هستیم، ولی تلاش برای تغییر شرایط و رفتن به سمت شئون انسانی لازمه پیشرفت در نظام و جامعه ماست. من معتقدم بایستی این مراحل طی شود و این اتفاقات بیفتد تا ما قدمی جلو بگذاریم. به هر حال همین که ما یک الگوی شورایی تشکیل دادیم و با این مشکلات روبه‌رو شدیم، خود تجربه‌ای است که زمینه‌ساز گام‌های بعدی خواهد بود.

نظام شورایی یک ارزش انسانی و اسلامی است. این سیستم موجب رشد و تعالی انسان‌ها می‌شود. چر که خداوند به پیامبرش دستور می‌دهد با مردم مشورت کن برای این که آنها را تعالی بدهد. تا مردم شخصیت پیدا کنند و رشد کنند و گرچه شخص رسول خدا شاید هیچ نیازی به مشورت با غیر خود نداشته باشد، چون مشمول وحی الهی و معصوم است.

■ با این نگاه شما تجربه شورا را شکست خورده نمی‌بینید؟

□ نه. درست است که شورای تهران به انحلال کشیده می‌شود، اما در شهرهای دیگر، شوراها موفق بوده‌اند. حدود ۸۰ درصد کار شوراها شهر و روستا موفقیت‌آمیز بوده و اقدامات مثبتی برای مردم محلشان انجام داده‌اند.

به هر حال همین که ما
یک الگوی شورایی
تشکیل دادیم و با این
مشکلات روبه‌رو
شدیم، خود تجربه‌ای
است که زمینه‌ساز
گام‌های بعدی خواهد
بود

درست است که
شورای تهران به
انحلال کشیده
می‌شود، اما در
شهرهای دیگر،
شوراها موفق
بوده‌اند. حدود
۸۰ درصد کار
شوراهای شهر و
روستا موفقیت‌آمیز
بوده و اقدامات
مثبتی برای مردم
محلشان انجام
داده‌اند

پی‌نوشت: گام‌های علمی و مطالعات فرهنگی
۱- اصل یکصد قانون اساسی:

برای پیشبرد سریع برنامه‌های اجتماعی، اقتصادی، عمرانی، بهداشتی، فرهنگی، آموزشی و سایر امور رفاهی از طریق همکاری مردم با توجه به مقتضیات محلی اداره امور هر روستا، بخش، شهر، شهرستان یا استان با نظارت شورایی به نام شورای ده، بخش، شهر، شهرستان یا استان صورت می‌گیرد که اعضای آن را مردم همان محل انتخاب می‌کنند.

